

حقوق ایران

در

دریای خزر



دکتر محمدرضا ضیایی بیگدلی
استاد دانشگاه علامه طباطبائی

رژیم حقوقی دریای خزر از دیدگاه جانشینی دولت‌ها^۱

□ مقدمه - ضرورت توجه به موضوع و تحقیق

در باب آن

ارتباط رژیم حقوقی دریای خزر با مسأله‌ی جانشینی دولت‌ها، یک ارتباط کلیدی و ساختاری اساسی است، زیرا دریای خزر به‌عنوان دریای بسته‌ای که تا پیش از فروپاشی اتحاد شوروی، تحت حاکمیت مشترک دو کشور ایران و شوروی بود و تا حدود زیادی، حداقل در عمل، مشکلی میان آن دو وجود نداشت؛ به یک باره با از بین رفتن اتحاد شوروی و تجزیه‌ی آن کشور، آن بخش از قلمرو وی، تحت حاکمیت چهار کشور قرار گرفت و بالمال حاکمیت مشترک دوگانه به حاکمیت مشترک پنج‌گانه تبدیل شد.

این تغییر و تحول جغرافیایی - سیاسی منطقه، منجر به جانشینی گردید. جانشینی چهار دولت به جای یک دولت در خزر و معضل حقوقی - سیاسی در باب خزر از همین جا خود را نشان داد که بیش از ده سال است که ادامه دارد.

نهاد جانشینی دولت‌ها به‌عنوان یک تأسیس حقوقی بین‌المللی و نظام حقوقی مربوط، یعنی حقوق جانشینی دولت‌ها شاید بتواند تا حدودی در تبیین معضل پیش‌گفته و حل آن راه‌گشا باشد. در این مقاله، موضوع‌های زیر به ترتیب مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند:

۱- ویژگی مفهومی جانشینی دولت‌ها در حقوق بین‌الملل

۲- مفهوم جانشینی دولت‌ها و حقوق جانشینی دولت‌ها

۳- آثار حقوقی جانشینی دولت‌ها

- ۴- جانشینی دولت‌ها بر معاهدات
- ۵- جانشینی بر معاهدات اتحاد جماهیر شوروی سابق (به‌طور کلی)
- ۶- جانشینی بر معاهدات میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی سابق
- ۷- جانشینی بر معاهدات و ادعای برخی از کشورهای ساحلی خزر
- ۸- نتیجه‌گیری

۱- ویژگی مفهوم جانشینی دولت‌ها در حقوق

بین‌الملل

اصطلاح «جانشینی دولت‌ها» برای تبیین شاخه‌ای از حقوق بین‌الملل به کار می‌رود که به آثار حقوقی ناشی از تغییر حاکمیت در یک سرزمین می‌پردازد. به بیان دیگر، اصولاً تغییرات و تحولات سرزمینی یا تغییر شکل سرزمینی یک کشور، منجر به جانشینی می‌گردد. پدیده‌ی جانشینی را نمی‌توان در شرایط و اوضاع و احوال خاص، به مثابه‌ی نقل و انتقال ساده‌ی سرزمینی یک دولت به دولت دیگر در نظر گرفت.

مسأله‌ی جانشینی دولت‌ها در نظام بین‌المللی، دارای اهمیت اساسی است، زیرا اولاً با تغییر حاکمیت دولت‌ها سر و کار دارد و ثانیاً بر تمامیت سرزمینی کشورها تأثیر می‌گذارد و بالاخره ثالثاً جایگزینی و انتقال مسؤلیت بین‌المللی کشورها را پیش می‌آورد.

جانشینی دولت‌ها به‌رغم آن‌که نتیجه‌ی عملکرد سیاسی در نظام بین‌المللی که همان تغییرات و تحولات سرزمینی کشورها در عرصه‌ی جهانی است، خود فی‌نفسه مقوله‌ای است حقوقی. به بیان دیگر، جانشینی دولت‌ها معلول یک علت اصلی و اساسی است و آن تغییرات جغرافیای سیاسی در یک منطقه از جهان است. در آغاز نیمه‌ی دوم قرن بیستم که اصولی چون عدم توسل به زور، اصل تحریم و ممنوعیت جنگ، اصل ممنوعیت تجاوز، اصل فیصله‌ی مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، به تدریج شکل گرفتند و به تعهدات Erga Omnes (عام‌الشمول) تبدیل گردیدند، دیگر رویکرد سنتی «کشورگشایی» که نتیجه‌اش عمدتاً تغییرات زورمدارانه‌ی ارضی یا جانشینی تحمیلی در نظام بین‌المللی بوده، جایگاهی نداشت.

با شکل‌گیری اصولی چون «استعمارزدایی»، «حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود» مخصوصاً در سال‌های ۱۹۶۰ و بعد از آن، تغییرات جغرافیای سیاسی جهان، حاصل میمون و مبارکی داشت و آن پدیداری کشورهای تازه استقلال یافته و رها شده از بند استعمار و از بند کشورهای متروپیل بود.

این طلّیعی باشکوه، مهم‌ترین تغییر شکل دولت‌ها در نظام بین‌المللی بود که از حیث حقوقی، مسأله‌ی جانشینی دولت‌ها را مطرح ساخت.

۲- مفهوم جانشینی دولت‌ها و حقوق جانشینی دولت‌ها

جانشینی دولت‌ها به این مفهوم است که کشوری به جای کشور دیگر، مسؤولیت روابط بین‌المللی را در یک سرزمین معین را برعهده می‌گیرد. (شق ب بند ۱ ماده‌ی ۲ عهدنامه‌ی ۱۹۷۸ در زمینه‌ی جانشینی دولت‌ها بر معاهدات و عهدنامه‌ی ۱۹۷۸ در زمینه‌ی جانشینی دولت‌ها بر موضوعاتی به‌غیر از معاهدات و عهدنامه‌ی ۱۹۸۳ در زمینه‌ی جانشینی دولت‌ها بر اموال، اسناد و دیون)

این تعریف مجدداً در حکم دآوری مورخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۸۹ در قضیه‌ی تعیین مرز دریایی میان گینه‌بیسائو و سنگال و نیز نظریه‌ی شماره‌ی ۱ کمیسیون دآوری برای یوگسلاوی در مورد تعیین وضعیّت حقوقی کشورهای جانشین یوگسلاوی سابق مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۹۱ آمده است.

تغییر یا انتقال حاکمیت به این شکل است که کشوری تمام یا بخشی از سرزمین خود را از دست می‌دهد و به جای آن سرزمین، یک یا چند کشور موجود توسعه یابد و یا در آن سرزمین، کشور یا کشورهای جدیدی تأسیس می‌شوند. در نتیجه، تمام یا بخشی از سرزمین یک کشور به کشور دیگر یا به کشور تازه تأسیس منتقل می‌شوند. کشوری که حاکمیت خود را در تمام یا بخشی از قلمروش از دست می‌دهد، کشور پیشین و کشوری که به جای او در آن سرزمین، اعمال حاکمیت می‌کند، کشور جانشین می‌نامند.

بنابراین اشکال جانشینی دولت‌ها را می‌توان به این ترتیب برشمرد:

بنابراین اشکال جانشینی دولت‌ها را می‌توان به این ترتیب برشمرد:

۱- جدایی (Separation)، یعنی بخشی از قلمرو یک کشور از آن کشور جدا شده و در آن بخش، کشور جدیدی تأسیس شود، بدون آن‌که کشور اصلی، موجودیت خود را به‌طور کامل از دست داده باشد، مثل جدایی اریتره از اتیوپی، بدون آن‌که اتیوپی موجودیت خود را از دست داده باشد.

۲- تجزیه یا فروپاشی (Dissolution)، یعنی تقسیم قلمرو یک کشور به دو یا چند کشور جدید، با انحلال کشور اصلی، تقسیم به دو کشور، مانند چک و اسلواکی به چند کشور، مانند اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی. البته کنوانسیون وین ۱۹۷۸ این مورد را نیز نوعی از جدایی قلمداد کرده است. (م ۳۴)

۳- وحدت (Unification)، یعنی اتحاد دو یا چند کشور موجود و تأسیس یک کشور جدید، مانند آلمان و یمن.

۴- استقلال که نتیجه‌ی رهایی از بند استعمار است.

۵- انضمام (Annexation)، یعنی الحاق بخشی از سرزمین یک کشور به کشور، دیگر مثل آلاسکا به ایالات متحده‌ی امریکا.

امروزه مسأله‌ی جانشینی دولت‌ها تحت یک نظم حقوقی نسبتاً مستقل به نام «حقوق جانشینی دولت‌ها» درآمده است که از منابع زیر تشکیل شده است:

معاهدات سه‌گانه‌ی وین، یعنی کنوانسیون وین در زمینه‌ی جانشینی کشورها بر معاهدات مورخ ۲۲ اوت ۱۹۷۸ - کنوانسیون وین در زمینه‌ی جانشینی کشورها بر موضوعاتی به جز معاهدات مورخ ۲۲ اوت ۱۹۷۸ و بالاخره کنوانسیون وین در زمینه‌ی جانشینی بر اموال، اسناد و دیون مورخ ۸ آوریل ۱۹۸۳.

به جز کنوانسیون اول مربوط به جانشینی بر معاهدات که از سال ۱۹۹۶ لازم‌الاجرا گردیده، دو کنوانسیون دیگر تاکنون تاکنون به مرحله اجرا درنیامده‌اند.

علاوه بر کنوانسیون‌های مذکور، عرف، اصول کلی حقوقی، رویه‌ی قضایی بین‌المللی و دکترین نیز جایگاه ویژه‌ای در حقوق جانشینی دولت‌ها دارند.

۳- آثار حقوقی جانشینی دولت‌ها

حال که اصل جانشینی دولت‌ها به‌عنوان یک قاعده‌ی عام‌الشمول پذیرفته شد، این سؤال مطرح است: جانشینی چه آثار حقوقی به بار می‌آورد؟

پاسخ به این سؤال مستلزم بررسی مقدماتی دکترین و سپس حقوق بین‌الملل موضوعه است.

از دیدگاه دکترین، دو نظریه‌ی اساسی و مهم وجود دارد: یکی نظریه‌ی جانشینی مطلق و دیگری نظریه‌ی عدم جانشینی. طبق نظریه‌ی جانشینی مطلق یا جامع، کلیه‌ی حقوق و تعهدات یک دولت

بدون استثنا و بدون تغییر، به دولت دیگر (جانشین) انتقال می‌یابد. در مقابل، طبق نظریه‌ی عدم جانشینی که در واقع یک دکترین افراطی است، دولتی که مضمحل می‌گردد، حقوق و تعهدات آن نیز از بین می‌رود و یا انحلال آن، حقوق و تعهداتش را از میان می‌رود و دولت جانشین براساس قاعده‌ی لوح مطهر یا ولایت مطهر و یا لوح سفید، همان نوزاد بدون تعهد و با آزادی کامل برای انتخاب حقوق و تعهدات بین‌المللی، وارد زیست بین‌المللی می‌شود.

بنابراین، طبق این نظریه، هیچ‌گونه جانشینی وجود ندارد، نگر با پذیرش کشور جانشین.

حقوق جانشینی کشورها هیچ‌کدام از نظریات مذکور را به‌طور کامل نپذیرفته و راه حل بنیادین را انتخاب کرده است.

آثار حقوقی جانشینی کشور از منظر حقوق بین‌الملل موضوعه، با توجه به شکل جانشینی از یک سو و موضوعات مورد جانشینی متفاوت است. این موضوعات عبارتند از: جانشینی بر اموال، اعم از دولتی یا عمومی و اموال خصوصی، جانشینی بر دیون و مطالبات خارجی، جانشینی بر تابعیت اشخاص، جانشینی بر نظام حقوقی، جانشینی بر حقوق مکسبه‌ی اشخاص، جانشینی بر امتیازات، جانشینی بر مسؤولیت بین‌المللی، جانشینی بر عضویت در سازمان‌های بین‌المللی و بالاخره جانشینی بر معاهدات.

شکل جانشینی دولت‌ها در رابطه با رژیم حقوقی دریای خزر، تجزیه یا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و موضوع مورد جانشینی، معاهدات بین‌المللی کشور پیشین است. البته مسؤولیت بین‌المللی ناشی از نقض تعهدات معاهده‌ای نیز می‌تواند مطرح باشد که چون موضوع مورد جانشینی، معاهدات است، لذا مورد کاملاً از شمول قاعده‌ی عام انتقال مسؤولیت خارج و تابع نظام حقوقی جانشینی بر معاهدات است.

۴- جانشینی دولت‌ها بر معاهدات

اختتام معاهدات ممکن است بر اثر جانشینی دولت‌ها روی دهد. هنگامی که کشوری طرف معاهده‌ای می‌گردد، پیوندی حقوقی میان آن معاهده و سرزمین آن کشور برقرار می‌شود. مشکلات زمانی به‌وجود می‌آید که متعاقباً کشور دیگری مسؤول روابط بین‌المللی در کل یا بخشی از آن سرزمین می‌گردد. این فرآیند به‌عنوان جانشینی دولت‌ها بر معاهدات تشریح شده است.

قواعد عرفی بین‌المللی هرچند در تدوین کنوانسیون ۱۹۷۸ وین در زمینه‌ی جانشینی دولت‌ها بر معاهدات نقش مهمی ایفا نموده، اما کنوانسیون در مواردی طریق دیگری پیموده و با توسعه یا نوآوری، حقوقی، شکل جدیدی به این نظام حقوقی نو پا داده است.

کنوانسیون در ترسیم نظام حقوقی یاد شده، طرحی نو در انداخته است که از یک‌سو بر مبنای گونه‌شناسی تحولات سرزمینی است و از سوی دیگر براساس نوع یا شکل جانشینی دولت‌هاست. به این نحو که ابتدا وضعیت جانشینی بر معاهدات را در ارتباط با نظام‌های

سرزمینی، منصرف از نوع یا شکل جانشینی مطرح نموده و سپس با توجه به اشکال گوناگون جانشینی دولت‌ها، وضعیت جانشینی بر معاهدات را روشن ساخته است. یعنی جانشینی در ارتباط با بخشی از سرزمین (م ۱۵)، جانشینی کشورهای تازه استقلال یافته (مواد ۱۶ تا ۳۱)، جانشینی در نتیجه‌ی اتحاد، جدایی و تجزیه. (مواد ۳۱ تا ۳۸)

۱-۴- شیوه‌های خاص انتقال حقوق و تعهدات قراردادی

کشور پیشین به کشور جانشین

کنوانسیون دو شیوه‌ی خاص را برای انتقال حقوق و تعهدات قراردادی کشور پیشین به کشور جانشین پیش‌بینی کرده است. یکی، موافقت‌نامه‌ی انتقال حقوق یا تعهدات قراردادی و دوم، اعلامیه‌ی یک‌جانبه‌ی انتقال حقوق یا تعهدات قراردادی.

طبق ماده‌ی ۹ کنوانسیون، کشور یا کشورهای جانشین می‌توانند در زمان جانشینی و با صدور اعلامیه‌ی جانشینی، تداوم اجرای معاهدات قابل اجرا در یک سرزمین را اعلام کنند. البته صرف این عمل نمی‌تواند موجود تعهدات یا حقوق کشور یا کشورهای جانشین و سایر کشورهای طرف آن معاهدات گردد.

در این مورد نیز آثار جانشینی بر معاهدات تابع کنوانسیون ۱۹۷۸ است (مورد اعلامیه‌ی آلمانی).

۲-۴- معاهدات شخصی و حدود استمرار آن‌ها

دسته‌ی بزرگی از معاهدات، دارای ماهیتی صرفاً قراردادی هستند، یعنی تنها برای طرف‌های معاهده حقوق و تکالیفی را ایجاد می‌کنند که به معاهدات شخصی یا قراردادی معروف‌اند. این معاهدات به این منظور منعقد شده‌اند که مزیتی آبی نصیب طرفین گردانند و اعمال آن‌ها منوط به تطابق دقیق مناسبات سیاسی و اقتصادی است که از پیش فرض شده‌اند زمانی که این تطابق صورت نگیرد تناسب در معاهده نیز به هم می‌خورد. به عبارت دیگر، معاهدات با دوام دولت اعتبار یافته و با انقراض آن از اعتبار می‌افتند.

با این همه، آثار جانشینی بر معاهدات با خصیصه‌ی شخصی در اشکال مختلف جانشینی متفاوت خواهد بود. از جمله در مورد تجزیه یا فروپاشی (که مورد نظر ماست) این نوع معاهدات در قبال کشور یا کشورهای جانشین، لازم‌الاجرا باقی خواهد ماند. (م ۳۴)

۳-۴- معاهدات عینی و پذیرش استمرار آن‌ها در کلیه‌ی

اشکال جانشینی

به موازات معاهدات شخصی، تعدادی از معاهدات وجود دارند که موجد حقوق نسبت به «عین» می‌باشند، یعنی وضعیت‌های عینی ایجاد می‌کنند. از جمله معاهدات سرزمینی و معاهدات متضمن منافع عمومی جامعه بین‌المللی.

این‌که آیا معاهده‌ای در گروه معاهدات عینی قرار می‌گیرد یا نه، در پرتو شرایطی است که منجر به انعقاد معاهده گردیده‌اند و نیز با توجه به چگونگی ساختار معاهده قابل تشخیص است.

به اعتقاد برخی از استادان بنام حقوق بین الملل (پروفیسور نوین کل دین) کشور جانشین طرف معاهدات عینی نمی گردد، بلکه آن کشور باید فقط تابع یک رژیم قراردادی مفروض گردد، آن هم با حقوق و تعهداتی که این رژیم برقرار می کند. در مجموعه، معاهدات عینی دو دسته اند: معاهدات سرزمینی و سایر معاهدات عینی.

۵- جانشینی بر معاهدات اتحاد شوروی سابق

در مورد جانشینی بر معاهدات اتحاد جماهیر شوروی سابق با سایر کشورها، ابتدا باید وضعیت خود اتحاد جماهیر شوروی سابق را در نظر گرفت. در این جا حداقل سه حالت متصور است:

حالت اول: وضعیت سه کشور بالتیک (استونی، لیتوانی و لتونی)

است که ائتلاف یا جذب آن ها در اتحاد شوروی در سال ۱۹۴۰ براساس پیمان محرمانه ای آلمان و شوروی صورت گرفت. این کار با نوعی نقض حقوق بین الملل همراه بود.

ائتلاف مذکور که منجر به امحاء سه کشور یاد شده گردید، هرگز به طور کامل مورد پذیرش جامعه ی بین المللی قرار نگرفت. در هر صورت، پس از تجزیه، این سه کشور نیز در زمره ی دولت های جانشین اتحاد شوروی سابق قرار گرفتند.

حالت دوم، وضعیت فدراسیون روسیه است. فدراسیون روسیه از طرف سایر دولت های جانشین اتحاد شوروی و سایر کشورهای جهان و حتی سازمان های بین المللی به منزله ی ادامه دهنده ی مستقیم اتحاد شوروی تلقی می شود.

حالت سوم، وضعیت سایر جمهوری های مستقل است. از میان آن ها جمهوری های اوکراین و بیلوروسی به رغم آن که قبل از تجزیه نیز عضو سازمان ملل متحد بودند، اما در واقع تا آن تاریخ، در زمره ی تابعان فعال حقوق بین الملل محسوب نمی شدند. اما سایر جمهوری های مستقل، یعنی قزاقستان، ترکمنستان، قرقیزستان، آذربایجان، ارمنستان، تاجیکستان، گرجستان و مولداوی، در واقع جانشینان بلافصل و واقعی اتحاد جماهیر شوروی هستند.

اصول جانشینی در اتحاد جماهیر شوروی سابق با اعلامیه ی آلمانی در ۲۱ دسامبر ۱۹۹۱ مشخص شد. طبق این اعلامیه، کلیه ی

۱- ۳- ۴- معاهدات سرزمینی

معاهدات سرزمینی معاهداتی هستند که نظام های سرزمینی را ترسیم می کنند. این گونه معاهدات شامل معاهدات مرزی، بی طرفی، انتقال یا واگذاری سرزمین، آبراهه های بین المللی و امثال آن ها می باشند. معاهدات سرزمینی مبتنی بر اصل «ثبات حقوق و تعهدات سرزمینی» (Uti Possidetis) هستند. طبق گزارش کمیسیون حقوق بین الملل در سال ۱۹۷۹، این اعتقاد عمیق است که معاهداتی که به سرزمین معینی ملحق و منضم می باشند، در قبال هر کشور جانشین، لازم الاجرا باقی خواهند ماند و استناد به قاعده ی ربوس یا تغییر بنیادین اوضاع و احوال یا صلاحیت محدود کشور پیشین یا ادعای کشور جانشینی مبنی بر رهایی از گرو آن تعهدات به سبب رژیم خاص، در این مسأله دخالتی ندارد.

۲- ۳- ۴- وضعیت سایر

تعهدات قراردادی (نه شخصی و نه عینی)

تعهدات قراردادی زیر در زمره ی تعهداتی هستند که در

صورت جانشینی، به کشور جانشین منتقل می شوند:

- ۱- تعهدات قراردادی که اعلام کننده ی قواعد عرفی موجود هستند. (عرفی به قراردادی)
- ۲- تعهدات قراردادی که مؤید قواعد امره هستند.
- ۳- تعهدات قراردادی که به قواعد عرفی تبدیل شده اند. (قراردادی به عرفی)



کشورهای جانشین اتحاد جماهیر شوروی به جز کشورهای حوزه‌ی بالتیک به صراحت مسؤلیت تعهدات قراردادی اتحاد شوروی را برعهده گرفتند. به بیان دیگر، اعلامیه‌ی آلمانی مبتنی بود بر حفظ پیوندهای حقوقی بین‌المللی اتحاد شوروی که آن کشور در گذشته به آن‌ها ملتزم بود.

متعاقباً در ۲۰ مارس ۱۹۹۲، شورای رؤسای کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در «کی‌یف» تصمیماتی در خصوص مسائل جانشینی از جمله مسأله معاهدات شوروی سابق اتخاذ کردند در این سند، کشورهای مذکور خود را جانشینان حقوق و تعهدات شوروی سابق دانستند.

مجدداً در ۶ جولای همان سال، آن‌ها یادداشت تفاهمی در خصوص مسائل جانشینی بر معاهدات امضا نمودند.

نکته‌ی جالب در این یادداشت تفاهم در مورد معاهدات دو جانبه‌ی اتحاد جماهیر شوروی سابق است که به صراحت در آن اعلام می‌گردد، معاهدات دوجانبه اتحاد جماهیر شوروی سابق که به دو یا چند دولت مشترک‌المنافع مربوط می‌شود، تعیین تکلیف آن‌ها بایستی فقط توسط دولت‌های ذی‌نفع انجام می‌گیرد.

این یادداشت تفاهم متضمن چند نکته لازم به توضیح است:

۱- مفهوم دولت‌های ذی‌نفع مشخص نیست. اگر منظور طرفین یادداشت تفاهم باشد، این در واقع اجازه‌ی موضع‌گیری یک جانبه به هر یک از جمهوری‌های مستقل است تا بنا به تشخیص خود، استمرار معاهدات شوروی سابق را بپذیرند یا نپذیرند که این نه تنها خلاف اعلامیه‌ی آلمانی است، بلکه خلاف حقوق جانشینی دولت‌ها بر معاهدات است.

۲- اما اگر منظور از دولت‌های ذی‌نفع، هر یک از طرفین معاهدات پیشین (مثلاً ایران) باشد، این بلاشکال و مطابق با حقوق جانشینی است.

۳- یادداشت تفاهم اصولاً در زمره‌ی موافقت‌نامه‌های نزاکتی یا اخلاقی است و فاقد ارزش و اعتبار و آثار حقوقی است. برعکس اعلامیه‌ی آلمانی که به نوعی یک معاهده بین‌المللی است.

۶- جانشینی بر معاهدات میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی (تا زمان تجزیه یا فروپاشی)

معاهدات مربوط به رژیم حقوق دریای خزر عبارتند از:

۱- عهدنامه‌ی مودت بین ایران و روسیه مورخ هشتم حوت ۱۲۹۹ هجری مطابق ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ میلادی

۲- قرارداد بازرگانی و بحرییمان بین دولت ایران و دولت اتحاد جماهیر شوروی مورخ ۱۵ فروردین ۱۳۱۹ مطابق ۲۵ مارس ۱۹۴۰.

۱- به موجب قسمت ب بند ۱ ماده‌ی ۳۴ کنوانسیون وین در زمینه‌ی جانشینی دولت‌ها بر معاهدات، هرگاه بخش یا بخش‌هایی از سرزمین کشوری برای تشکیل یک یا چند کشور جدا شوند، اعم از این که کشور پیشین به موجودیت خود ادامه دهد یا ندهد، (عدم

موجودیت در مورد اتحاد شوروی) هر معاهده‌ای که زمان جانشینی فقط در رابطه با بخشی از سرزمین کشور پیشین (دریای خزر) که کشور جانشین شده، لازم‌الاجرا باشد، آن فقط در رابطه با این کشور استمرار خواهد یافت.

۲- عدم تفکیک میان معاهدات شخصی و معاهدات عینی (از جمله معاهدات سرزمینی)

طبق ماده‌ی ۱۲ کنوانسیون ۱۹۷۸، جانشینی کشورها فی‌نفسه بر تعهدات یا حقوق ناشی از معاهده‌ای که به نحوه‌ی استفاده از یک سرزمین (از جمله حقوق کشورهای ساحلی در رابطه با کشتیرانی و ماهیگیری) مربوط می‌شود، تأثیری ندارد. این یک قاعده‌ی عرفی است.

۷- جانشینی بر معاهدات و ادعای برخی کشورهای ساحلی خزر

جمهوری‌های آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان معتقدند که معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بی‌اعتبارند و به دلیل جانشینی و به استناد قاعده‌ی لوح مطهر به آن‌ها قابل انتقال نمی‌باشند. این ادعا کاملاً مردود است، زیرا استناد به قاعده‌ی لوح مطهر تنها در مورد جانشینی کشورهای تازه استقلال یافته و رهاشده از بند استعمار صحیح است و نه در مورد سایر اشکال جانشینی کشورها.

ادعای دیگر آذربایجان این است که با فروپاشی اتحاد شوروی، مخصوصاً با استناد به قاعده‌ی ربوس، معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ اعتبار خود را از دست داده‌اند و فاقد موضوعیت می‌باشند. این ادعا نیز قابل پذیرش نمی‌باشد، زیرا جانشینی بر معاهدات تابع نظام حقوقی خاصی است که طبق ماده‌ی ۷۳ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ در زمینه‌ی حقوق معاهدات، خارج از شمول آن کنوانسیون و در واقع تابع کنوانسیون ۱۹۷۸ است و چون تغییر بنیادین اوضاع و احوال به‌عنوان یکی از موجبات اختتام یا تعلیق اجرای معاهدات طبق کنوانسیون ۱۹۶۹ می‌باشد، لذا استناد به آن موضوعیت ندارد.

به فرض هم که چنین ادعایی را بپذیریم، این یک اصل شناخته شده است که طرف معاهده‌ای که نقشی در ایجاد اوضاع و احوال، یعنی فروپاشی نداشته (ایران) نباید متضرر شود.

به‌علاوه این که، جمهوری‌های مذکور در اعلامیه‌ی آلمانی رسماً جانشینی بر کلیه‌ی معاهدات کشور پیشین (اتحاد جماهیر شوروی) را پذیرفته‌اند و بعد از آن به استناد قاعده‌ی استاپل، مأخوذ به تعهدات خود بوده و نمی‌توانند از آن‌ها نکول نمایند.

نتیجه‌گیری

پدیده‌ی جانشینی دولت‌ها، نتیجه‌ی تغییرات و تحولات سرزمینی در جامعه‌ی بین‌المللی است. اصل استمرار و دوام دولت‌ها ایجاب می‌کند که چنین تغییراتی موجب نگردد تا با اضمحلال یک دولت، کلیه‌ی حقوق و تعهدات آن نیز مضمحل شوند.

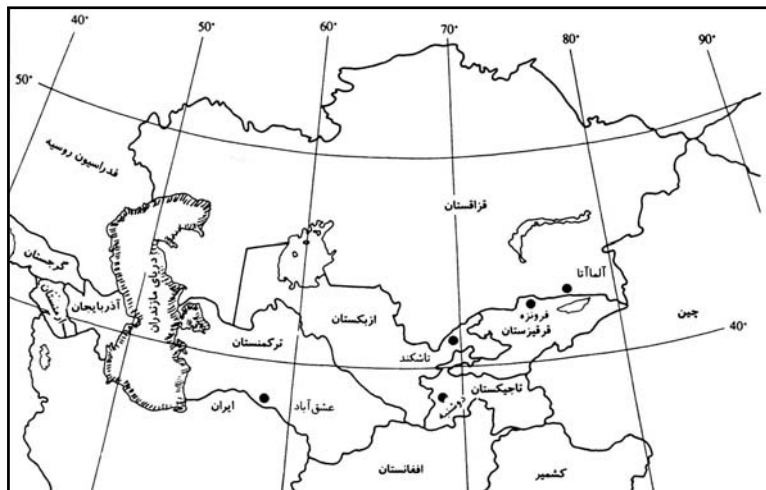
مطر کرد و از این طریق، بخش اعظمی از چالش‌های پیش‌رو را فیصله داد و حقوق حقه‌ی ایران را احقاق نمود. ■

منابعی که در این مقاله از آن‌ها استفاده شده است

الف - به زبان فارسی

- ۱- ضیایی بیگدلی، محمدرضا، *حقوق معاهدات بین‌المللی*، تهران، گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۲- طاهری شمیرانی، صفت‌الله، *نظام حقوقی بهره‌برداری از منابع نفت و گاز دریای خزر*، تهران، فصل‌نامه‌ی سیاست خارجی، شماره‌ی ۲، سال سیزدهم، تابستان ۱۳۷۸.
- ۳- عالم، عبدالرحمن، *جانشینی دولت‌ها*، تهران، مجله‌ی روابط بین‌الملل، نشریه‌ی مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه تهران، شماره‌ی ۱۰، سال دهم، پاییز ۱۳۵۶.
- ۴- فلسفی، هدایت‌الله، *حقوق بین‌الملل معاهدات*، تهران، نشر علم، چاپ اول، ۱۳۷۹.

- ۵- مولرسون، رین، *حقوق جانشینی، چالش کشورهای نوظهور*، ترجمه‌ی صالح رضایی رباط، تهران، روزنامه‌ی اطلاعات، شماره‌ی ۲۱۰۰۲، مورخ ۱۱ اسفند ۱۳۵۷.
- ۶- متن عهدنامه‌ی ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی (سابق)
- ۷- متن عهدنامه‌ی وین ۱۹۶۹ در زمینه‌ی حقوق معاهدات.
- ۸- متن عهدنامه‌ی وین ۱۹۷۸ در زمینه‌ی جانشینی کشورها بر معاهدات.



حقوق جانشینی دولت‌ها در واقع نحوه‌ی انتقال و استمرار این حقوق و تعهدات را از کشور پیشین به کشور جانشین مشخص می‌کند. دولت ایران با فروپاشی یک‌باره‌ی اتحاد جماهیر شوروی، ناخواسته در مقابل پدیداری جانشینی دولت‌ها قرار گرفت و رژیم حقوقی دریای خزر، موضوع این جانشینی بود.

چالش‌های حقوقی میان ایران و فدراسیون روسیه، آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان، از فردای پس از فروپاشی اتحاد شوروی در رابطه با خزر آغاز شد که هنوز هم ادامه دارد.

در مجموع از مباحث مطروحه در این مقاله می‌توان نکات زیر را استنتاج نمود:

۱- جانشینی دولت‌ها معلول تغییرات جغرافیای سیاسی در یک منطقه از جهان است.

۲- جانشینی دولت‌های جایگزینی یک یا چند کشور به جای یک یا چند کشور دیگر در مسؤولیت روابط بین‌المللی در یک سرزمین معین است.

۳- آثار حقوقی جانشینی دولت‌ها با توجه به اشکال جانشینی متفاوت است.

۴- جانشینی دولت‌ها بر معاهدات، دشوارترین جنبه‌ی جانشینی دولت‌هاست.

۵- جانشینی دولت‌ها بر معاهدات شخصی، جز در مورد کشور تازه استقلال یافته، استمرار می‌یابد.

۶- جانشینی دولت‌ها بر معاهدات عینی، اعم از سرزمینی یا غیره، بدون توجه به اشکال جانشینی ادامه می‌یابد.

۷- جمهوری‌های مستقل اتحاد شوروی سابق طبق اعلامیه‌ی آلمانی مسؤولیت تعهدات قراردادی اتحاد شوروی سابق را برعهده گرفته‌اند.

۸- معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ میان ایران و اتحاد شوروی سابق، چه آن‌ها را معاهدات شخصی، چه عینی، چه سرزمینی بدانیم، در هر صورت طبق اعلامیه‌ی آلمانی و حقوق جانشینی دولت‌ها از کشور پیشین به کشورهای جانشینی کناره‌ی دریای خزر انتقال و استمرار می‌یابد.

بنابراین چنین به نظر می‌رسد که ادعاها و استنادات مذکور را بتوان نزد هر مرجع فیصله‌ی اختلاف، اعم از حقوقی یا غیرحقوقی،

ب - به زبان لاتین

1. Cofish, Essai d'une Typologie des frontières, R. I./ No. 63, Automne 1990.
2. Dupuy, P. M., Droit International Public, Dalloz. 4ed. 1998.
3. Oconnell, State Succession in Municipal Law and International Law, Volume 2.
4. Quoc Dinh, N., et Droit International Public, L. G. D. J., 5eed/1994.
5. Reuter, P., Introduction au droit des Traités, Press Universitaire de France, 1985.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- اهم نکات این مقاله در همایش بررسی رژیم حقوقی دریای خزر که در تاریخ ۱۳۸۲/۱۰/۲۵ توسط کانون وکلای دادگستری مرکز برگزار گردیده، ایراد شده است.